

به سایر جاگیر داران و عمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت - که چون درینولا  
 خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا  
 بر بسته - و ازین راه شیوازه جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی  
 سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس  
 اقدسش سرمایه رفیع تفرقه گیتی است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت  
 نیفکنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع  
 مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرود گرفته - خصوص ملک  
 دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته  
 در مقام انتقام در می آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از  
 مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز  
 داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر  
 بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش باصرای سرحد رسید - بغایر آنکه  
 از آن مواضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهی  
 داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهنات باز داشته بدو  
 پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام  
 جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوی  
 قلعه احمد نگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس  
 عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای  
 خود را محکم نگاه داشته گاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را  
 مقدار جوی وزن نهاد - آنگاه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولی  
 حقیقی به سلسله جذبانی شقاوت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف  
 و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل  
 و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتانی

را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموری مقرر بود آهنگ قلعه ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی نازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کارخانه دولت پدیدار شد - و بتاثیر سطوت وصولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سرفیض دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه ازو جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافی تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیرین و فدوی کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبه سرافکندگی زهن ربه بندگان داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بغنواهی خرد مصلحت اندیش تقبیه و قادیب او واجب و لازم بود - معینا گفتار

او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به شیخ وجه  
 اعتماد و اعتبار را نمی شایست - و لیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس  
 آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا  
 بخش آنحضرت کوههای گناه قدر گاهی ندارد - لاجرم کرده و گفته او را  
 ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف  
 بسیار و مراحم بیشمار در باره او بظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس  
 و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلالت و تسلی خاطر او  
 صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به بوهانپور شتافته چندی  
 باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگهبانی آن حدود بعهد  
 مهابت خان خانخاندان قرار یافت - و صاحب صوبگی مالوه بدو تفویض شد -  
 چندی در آن سرزمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنکه نه با لشکر کومک آن  
 صوبه بتادیب و گوشمال ججهار سکه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن  
 خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر  
 افتخار باسما رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بذات آنکه مدار  
 نظر یافت های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است -  
 اصلاً خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای  
 او را بر روی او نیاروندند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث  
 تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا  
 جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی  
 پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه  
 بغی و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست  
 عقیدت - اصلاً خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریده او باز بجای  
 نیامد - معهداً از سنخفان وحشت افزای پراکنده گویان که از هر گوشه

بگوش او می رسید و شمش زیاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخوردی خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دو سه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محتوز می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه بپایه تر بود - توهم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن افغان زیاده سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراکنده و حواس متفرقه در خانه خود نشسته حقیقه در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزت گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص اصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حيله در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوناهای نامتناهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجبات است در معرض تلف می بینم - و بنابر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت با اختیار از ادراک شرف کورنش صاحب داری خود محرومی اختیار میکند - اکنون از عفت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرضی ایمن و مطمئن خاطر سازند - و توقیع امان نامه که سرخط آزادی این پیر غلام

از رق عصیان است متوقعم که بدسخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که بتازگی جان بخشی نموده از سرنو این بنده زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزت مختار سازند - چون القماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمده الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرامت عفت و رعایت جانب خان عالی شان ملتمس او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زینهار نامه نامی را که منشور سعادت ابدی و برات نجات سرمدی بود طغرای حیات جاودانی و توقیع رستگاری دوجہانی دانست - و نشرة جان و حوز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاہ گیتی پناه آمد - و بسعدت بساط بوس سر بلندی و ارجمندی یافته چندی بدستور معهود آمد و شد می نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل می دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرمدی راهنما بود - معہذا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار نابکار او همدرین نشاء بکنار او نهد - فایده برین مراقب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این قیرہ سرانجام از آن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاجت با سعادت بستیزد - و رو بواهی فرار آورده بپای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشفہاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و یکم [دوم] مہر میعاد فرار قرار داد - چندی

از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوری حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانه او را محاصره نموده او را با سایر متابعانش دستگیر سازد - چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمه کریمه برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت پیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - بظاہر این مادام که مصدر امری نگردد - که فتوای خرد تذبیه و تادیب او را تصویب نماید - ما فیز قجوز این معنی نمی نمائیم - معجلاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک پھر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداری امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیربخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله ویردی خان و [معتمد خان] و سردار خان و راجه بهارت بذدیله و خواص خان و ظفر خان و رادسور بهورینه و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادهو سنگه و انیرای و مرحمتخان بخششی احدیان و پرتھی راج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور و شادبخان اوزنگ و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

نامرد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهزی شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیوان بیدش پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تفه رو بعرضه کارزار می آورند - و بی محابا چون نهنگان مرد افکن تنها بر دریای لشکر اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان و پوتھی راج راتهور و خواص خان و غیره پنجاهتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهی لشکر الذفات نمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهزی از روز گذشته در نواحی دهولپور خود را بسیاهی آن تیره روزان رسانیدند - چون او خود را در میان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میخ دلاوران کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته باشفگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سایمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی و سر پفجه کمند افکن بکمین کشائی و عدو بندی برکشوندند - خصوص جمعاً از شیوان بیدش کارزار که در آن گرمی هنگامه گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افزای علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعله سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ آب و آتش می رفت - درین میانه چون

شمشیر مرد افکن از سر گذشته خوبستن را یک تذه بر مخالفان زده بدار  
و گیر دو آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افکنده و سیفه سپر تیر بلا  
ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته  
نمایان از سر زده صفحه میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که  
بر شقیقه او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو  
روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتهداس و پرتی راج راتهور با سایر برادران  
رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکبها فرود آمده آهنگ جنگ  
پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتی و مرحمت خان بخشیمی  
احدیان نیز چند تن را از اسپ انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه  
افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتی  
و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را از شور تیر و دار روکش  
عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجای آورد -  
که محمد شفیع نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود -  
و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه اعمال روا نداشته محضر جلالت  
و طومار شهامت را بهمراه نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه  
بیتهداس و قویب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست  
در آن دستبازی جان باخته گوی ناموری از عرمه نیک نامی بیرون بودند -  
در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتی راج راتهور بر خورد -  
و بآنکه پرتی راج از اسپ پیاده شده بود پای ازو کم نیارده پیاده رخ  
به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست  
یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی  
حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمده او درین واقعه سر  
بداد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان



افغانه بود - و با راجی علیخان در سنبهل کشته شد - نیز با دو برادر  
 محمد خان و محمود خان جان در باخت - چون خانجهان دو پسر  
 آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر  
 و پنج تن از آب گذشته سوی دوزن و چند سربه که پیشتر ایشان را بکشتی  
 گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواری و اطفال بسبب  
 طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی اقباب بوادعی فرار نهاد - و باقی  
 لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ جسته بعضی جانب بالای آب و برخی  
 بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب  
 و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر  
 چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان  
 بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر  
 و تجسس خبر باز داشته خود لمحک در میدان بقصد دفن مقتولان  
 و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثناء فدائی خان  
 و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده  
 بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهی  
 شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پهر از روز گذشته خواجه ابوالحسن  
 نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور از آن آب بدون کشتی ظهور  
 یافت - صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آوردن کشتیها و آرام گرفتن  
 اسبها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پهر از آب گذشته بتعاقب او  
 متوجه شوفند - چون اهتمام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند - و به  
 هیچ وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر  
 امرایان از شاهراه گوالیار و انتری به (۱) [دتیله] شتافته و از آنجا

( ۱ ) در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه

به چند یری و بهوراسه روانه شدند - آنگاه متوجه سلوانی که برگشته ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت بهر رو داده بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو براه آورد - و خود را بجنگل ملک ججهار سنگه بنذیل رسانیده پناه بدو بود - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمی دارند - او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن بیواهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل ها و کپسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید - سر انجام کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و جکراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابراین با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط براه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگی این حيله ساز آگاه نبودند - در آن جنگل ها بهر سمت تودک بی وجه داشتند \*

مجملاً سایر بهادران موجب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایات بیغایات شده باحسان و تعسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خواصخان و پرتھی راج و غیر آنها چون زخم های کاری داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهی امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسپ خامه و اضافه هزار سوار سرمایه امتیاز اندوخته منصبش <sup>۱</sup> [ پنج هزاری ] <sup>۲</sup> ذات و سوار قرار یافت -

و راجه بینهلداس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و نقاره  
 و اضافه پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزار و دو هزار  
 سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسپ و فیل و گهپوه مرصع  
 سرافرازی یافته باضافه پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو  
 هزار سوار مقرر گردید - پرتھی راج بعنایت خلعت و اسپ و فیل  
 و اضافه پانصدی دو صد سوار دو هزار و هشت صد سوار شد \*

از سوانح این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتانی است  
 از سعادت جاودانی و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول  
 مذکور بمقتضای سفاهتی که در نهادش مضموم بود همواره پیدش نهاد  
 داشت - که بتحریر او سلسله آشوب و شورش بجفتش درآید - و یکی  
 از سرگشنگان تیه ادبار را بدست آورده خمیر مایه تخمیر فتنه و فساد سازد -  
 درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در  
 جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چهار هزار سوار بداشت فرصت  
 هزینه را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق  
 شد - و همچنین سکندر دوتانی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان  
 داشت - بتصورات دور از کار از جالناپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو  
 منحوس شد \*

چون به شاه عباس خبر سانحه ناگهانی جنت مکانی با بشریت  
 جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بفایر محبت که غائبانه داشت -  
 بحری بیگ رسولی را بآهنگ ادای مراسم تهذیب جلوس اقدس  
 و آداب پرورش ارسال داشته همدران نزدیکی از جهان گذران در گذشت -  
 و فرمانروایی ایوان بشاه صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان  
 بوس درگاه فاصیه بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم

باز گشتی که از دیر باز میان این دو دستان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال و داد و اتحاد صرعی بود - همدارین پیام سید کریم الذمیب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است بوسه ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقوره و رسوم معهوده بزودی رخصت معارفت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدارین روز بکوی بیگ را رخصت معارفت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عوطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جویده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه نامی بانشاء علامی افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زده ترجمان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشار الیه ارسال یافت \*

## نقل نامه گرامی حضرت سلیمان مقامی

### به شاه صفی دارای ایران

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمره - پس درود نا محدود بر قایل لا احصی ثناء علیک اذنت کما اثذیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

گردانان این وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد انصافی راهزمانی فرموده -  
و بر آل آن سرور که وجود فیض التجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب  
آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاری آن یاران بر بسیط زمین  
گسترده گشته - و شکری که بازای این عطیه کبری نامتناهی و سپاسی که  
در برابر این نعمت عظمی آهی زیدد به هیچ زبانی و عنوانی ادا  
نمی تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات  
و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کویب عالم  
افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزاوار تاج و تختی  
کر سریر دولت صفوی نشسته - امید از کرم و اهب بی منت آنست  
به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوه دودمان صفوی و ثمره شجره  
مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از  
قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلی است  
میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان  
پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده - و بمودای  
الحب يتوارث از سلف بخلاف این عطیه کبری و از سابق بلاحق این موهبت  
عظمی بارث رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت  
مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطه دوستی بعد برادری مفهومی  
شده بود - و میان این نیازمند درگاه آهی و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه  
در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبده انجامیده بود  
که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست - و آثار مجزی  
و علامات مودتی که رشک علاقه ابوت و بذوت تواند شد از طرفین مشاهده  
عالمیان می گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزايد و آناً فأناً این نسبت  
در تضاعف بود - بعدی که از نسبت های سابقین بسیار و از روابط سالفین

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطايا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند - بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقائق دوستی فامرعی نگذاشته آنچه آن مجتبی و رزق که خواقین زمان از تصور آن در بحر تاسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای تحیر مستهلک کردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی که بحکم قضای الهی به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر (۱) [ سلطنت عظمی ] گرد گردیده بود بشعله تیغ آتشبار سوخت - و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع مسکون انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - فحمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را بوسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی مفوظ روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازله رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحات کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را ناز ساخت - تا آنکه مزده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم براحهت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کرم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و دروادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهد و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سالفین قائید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت و حظ و افراز دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاء را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برغانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دردمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه یفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسنفیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دردمان صفوی باتفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهذیب و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بتقدیم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلعت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رقت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستودگی آباء عظام و سنت سنیة اجداد کرام را در ادای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن مودت را نصرت و حضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو

جهانی باد \*

از سوانح این اعیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسب طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بذایر فرط تتبع و وفور تطبع این فن را سلیقی و طبعی خود ساخته کتاب زیج شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهلی بهمراهی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هفتد و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و درم نیر اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمحل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استعسان وصول یافت -



و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طی آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیج الغ بیگی مستغنی شده استخراج تقویم ازین [ کرامت ]<sup>۱</sup> نامه نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجمان هندی زبان رصد بندگان اقلیدس کشای و درجه پیمایان دقیقه رس عبارات آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جد اول تقویم لیل و نهار چون مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش<sup>۲</sup> [ موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد ]<sup>۳</sup> \*

درین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبه تته بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه دار ملتان به پاسبانی صوبه مذکور و منصب سه هزاری در هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری بآئین هر ساله جشن وزن قمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهوده این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد \*

(۱) م [ گرامی ] ل

(۲) [ مبدن منط استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بقیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بنام عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد ] ل

## بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خافان درم آئین  
پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در  
چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل  
بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری  
گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته  
بجای آن شعار شریعت غر آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال  
یکبار بر افتاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ  
سیاست چسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح  
و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن  
گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر  
شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحی آن خصوص قبیله  
غوریه خیل که مریدان بایزید مخدول تاریک نهاد معجزول اند - که نزد ایشان  
به <sup>۱</sup> [ یزدان شناسی ] معروف است - و بنابر پدیدوی آن گمراه شیطان  
مفش سامری و ش از راه رفقه اند - و بدلالات آن غول وادی ضلالت بچاه  
جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمی کنند - و از روی جهل  
مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطله او که عین الحاد و اباحت و شبیه  
باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا

مباح می دانند - چنانچه بمجرب اینکه انجمنی آراسته و گاری را ذبح  
 کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید -  
 ازواج را در کفار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر  
 سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارتک متوفی محروم  
 می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند -  
 خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب  
 ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه  
 یکی از بیدیدان تواند یابد - گوش خر را بریده قطره چند خون از آن جراحی  
 بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پردازند - تا در باب خونخواری و دراز گوش  
 منشی هیچ جای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابد  
 او را مالک یمین دست و خویشتن را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت  
 او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران  
 را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که  
 دست یابد بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی  
 سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون  
 مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند -  
 و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف  
 خود در آرند - و از جمله خرافات شذیعه ایشان است که بر هر که دست  
 یابد اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این  
 صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرقبه شهادت  
 بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت  
 نکند و طالب مال نماید - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی  
 از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مفتی نه برده -

و امثال این شفاعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکر خان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خورد و طریقه شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجمل در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطام حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور منهدیه مرفوع گشته مبتدعان از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به مذهب قویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر معاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید \*

**ارتغام آیات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به**

**نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک**

**و خانجهان بصوب دکن**

چون بعنایت الهی از مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمادی مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام

جعتت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت  
 کام کین خواهی را به لذت انتقام و مذاق تشفی را بچاشنی تلافی شیرین نه  
 ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصلی  
 یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل  
 مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل  
 بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین  
 جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای  
 سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر  
 می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن قزویر اندیشه دعا  
 پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیروزه او  
 پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل  
 گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ  
 آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت  
 آن سست رای همه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه  
 چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک  
 پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه  
 داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی  
 زبانه اشغال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان  
 قهر جهان سوز در باب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل  
 ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه  
 الهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون  
 و اقبال بدو مقرون باد ماهیچه مهر شعاع لوامی والا بجهت تسخیر دکن  
 بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت قنصلیص پذیرفته  
منصبش باضافه هزار سوار چهار هزار سه هزار قرار یافت - و معتمد خان  
از تغیر خان مذکور بخدمت هاشمی گوی دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ  
بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافراز گردید - و بعد از وزن  
مقدس شمسی سال سی و فہم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن  
مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی کہ ساعت  
خطه خاندیس از جوش جیش منصور کہ یاد از غوغای نفع صور میداد  
روکش عرصه محشر شد - از هول سطوت و صولت ازلای دولت سرقا سر  
مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شده  
در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام  
کومکین سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل  
مصحف مرصع و دھوب خاصه و یارہ مرصع و پنججاه هزار روپہ  
نقد و کھیلوجی بانعام پنججاه هزار روپہ و ارداجی رام بانعام چهل  
هزار روپہ و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میفاجی  
بمرحمت سی هزار روپہ و آتش خان بانعام بیست و پنجہزار روپہ  
سر بلندی یافتند - و بتحریک ہمت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم  
قہرمان قہر و سزاوی نفاق امر کہ پیشکاران امور جهانگیری و جهاندانی  
اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری  
سه اسپہد برگزیدہ مصاف دیدہ تعیین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند -  
سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بہمراہی  
این فوج مقرر گشتند - ججہار سنگہ بنذیلہ - سید شجاعت خان بارہہ -

رضویخان مشهدی - زاو دودا - چندراوت - میر عبداللہ - اکرام خان -  
 شیخ زادہ نورالدین قلی صفائانی - احمد خان نیازی - ستر سال  
 کچھواہہ - راجہ دوارکا داس - کرم سین راتھور - ملتفت خان ولد  
 ارادت خان - بلبدر سنگھاوت - مغولخان ولد زین خان - شیم سنگھ  
 سیسودیہ - اہتمام خان قدیمی - رامچند ہادہ - [ اودیسنگھ ] راتھور - تلوک  
 چند ولد زای منوہر - جگناتھ راتھور - مکندداس - جادون - و از دکنیان  
 یاقوت خان حبشی - کھیلوجی بھونسلہ - میٹاجی برادر مالوجی بھونسلہ -  
 یسویخان جیریہ - فخر الملک - پرسوجی - بسونت راو - شمار سپاہیان این  
 فوج با سایر برقدازان و اہدیان بہ بیست ہزار سوار کشید - سردار دوم  
 راجہ گج سنگھ - درین فوج جمعی کثیر از اعظام امراء و منصبداران بدین  
 تفصیل تعین پذیرفتند - نصیری خان - بہادرخان روہیلہ - سردار خان -  
 راجہ بہارت بندیلہ - راجہ بیتھلداس کور - راجہ منروپ کچھواہہ - انیرای -  
 صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتھور - اعداد  
 خان مہمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کاکر - راجہ  
 بیرونرایس - پیرخان میانہ - شادیخان اوزبک - خنجرخان - حبیب خان -  
 میر فیض اللہ - رای ہر چند - گوکل داس سیسودیہ - کریم داد قاقشال -  
 جیرام - ہرداس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاہ قدیمی -  
 حسین قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزہ خان - از  
 منصبداران و اہدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطہ معہود  
 پانزدہ ہزار سوار مکمل مسلح خوش اسپہ - و سردار سوم شایستہ خان ولد  
 آصف جاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان

راجه جي سنگه و راو سوز بهورتیه و فدائی خان و پهاو سنگه بنذیله و الله  
 ویردی خان و بهیم راتهور و صادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون  
 و مرحمت خان و کشن سنگه بهدوریه و امام قلی و محمد حسین  
 و شیر زاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان قرین و جمعی از  
 منصبداران - و از دکنیان آتش خان حبشی و روت راو سه هزار سوار  
 تائبان یمین الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه و شمار سپاهیان این  
 فوج با احدیان و برقندازان پانزده هزار سوار بتلم در آمد - معجلا این سه  
 دریای لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر  
 بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش که ساحت کره خاک اغبر  
 را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شانزدهم اسفندار  
 مطابق بیستم شهر رجب سنه هزار و سی و نه هجری از کنار آب  
 تپتی به تسخیر دکن رخصت یافته با عون و صون آهی و همراهی  
 اقبال بادشاهی بسمت بالا گهاٹ راهی شدند - و ارادت خان بخطاب  
 اعظم خانی و سرداری کل سپاه سرافرازی یافت - و مقرز شد که  
 راجه گج سنگه و شایسته خان بصلاح دید او کار کرده از اندیشه صواب او  
 در نگذردند - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار  
 که انجم شفاسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند -  
 شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته مظهر فرخ فرسوار  
 گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دران - و سران سرافراز از اطراف  
 پیاده رو برآه نهاده - بتأیید بادشاهانه روانه شدند - و موسم معهود از در  
 سو دست زریاش گهر بار چون سحاب نیسان بدر پاشی در آمد - و میزند  
 شاخ شکوفه در موسم بهار سیم افشانی و درم ریزی سر کرد - چنانچه  
 سرقا سردشت و در آب گوهر غلطان رو بسیلان آورد - و تمام آن سرزمین را



سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند \*

## سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فرهمایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم فصل آلهی گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعنی نیر اعظم از تابخانه حوت بغرفه شرفخانه حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقی خلافت یعنی بارگاه خلائق پناه که محیط ماهی تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در صد پاشیدن گرد آورده صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب مهد عایا از اصل و اضافه نوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار